

## سخنی پیرامون

# ولایت فقیه

قسمت پنجم

پرومقاله گذشته که بعضی شبهه‌ها را در مورد ولایت فقیه پاسخ گفتیم بعضی دیگر را در این شماره مطرح می‌کنیم:

**بابودن قرآن چه نیازی به قانونگذاری ولی فقیه است؟! —**  
۴. ممکن است گفته شود که خداوند تکلیف بندگان خود را تا قیامت در قرآن کریم مشخص فرموده و در سوره مائده تصریح فرموده که هر کس بر اساس «ما انزل الله» حکم نکند کافر، فاسق و ظالم است. «ومن لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون» (آیه ۴۴ مائده) و در آیه ۴۵ «فاولئك هم الظالمون» و در آیه ۴۷ «فاولئك هم الفاسقون» آمده است. و در سوره انعام آیه ۳۸ فرموده است «ما قرطنا فی الکتاب من شیء» ما چیزی را در کتاب فروگذار نکردیم. و در آیه ۸۹ سوره نحل فرموده: «ونزلنا علیک الکتاب نبیاناً لکل شیء». و ما قرآن را بر تو فرو فرستادیم که روشن کننده همه چیز است. و با این وصف که قرآن، همه احکام و تکالیف را در بردارد، چه نیازی به قانونگذاری ولی فقیه بلکه پیامبر و امام است؟! همه باید مجری قانون الهی باشند!

واضح است کسانی که این شبهه را به هر بیانی القای کنند، خود نیز نمی‌توانند بر پیامدهای آن پای بند باشند و فقط شبهه‌ای است در مقابل یک امر واضح و بدیهی؛ و هدف از آن تحریف واقعیتها و توسل به قدسیت کتاب عزیز برای جلوگیری از حاکمیت عدل قرآن یعنی ولایت است و این سخن تازگی ندارد. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز بعضی از اصحاب آن حضرت که مانند همین آقایان، با ولایت ولی امر مخالف بودند، برای جو سازی در برابر پیشنهاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر تهیه نوشت افزاری که جانشین خود را تعیین کند، فریاد برآوردند که «حسبنا کتاب الله» کتاب خدا ما را بس است و با این اقدام، سیاست شوم خود را در جلوگیری از تنفیذ حکم ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام عملی ساختند و حتی بر اساس همین تفکر، سالیان دراز از نشر احادیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

منع نمودند. اگر دقت شود «حسبنا کتاب الله» بعینه همین نغمه‌ای است که امروز بعضی ورشکستگان به آن دست آورده‌اند با این بیان که خداوند تکلیف بندگان خود را تا قیامت در کتاب مبین روشن کرده!!!

واضح است که همه احکام شرع نه تنها در کتاب خدا صریحاً نیامده است بلکه حتی در بعضی موارد، عموم و اطلاق نیز که وظیفه را مشخص کند ذکر نشده و در بسیاری از احکام حتی سنت قطعی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز نیامده است و از طرق اهل بیت عصمت علیهم السلام حکم روشن شده بلکه در بعضی از موارد حتی از این راه نیز نمی‌توان حکم شرعی را به دست آورد و در فقه به اصول عملیه تمسک می‌شود و وظیفه ظاهری، مشخص می‌گردد.

مسائل مختلف در جزئیات احکام نماز، روزه و حج و سایر موضوعات در قرآن حتی ذکر از آنها نیامده است و حتی عدد رکعات و کیفیت اجمالی نماز نیز توضیح داده نشده است و همه این مسائل به بیان رسول و گذار شده البته در بعضی مسائل جزئی نیز بیان واضح و روشنی دارد ولی اکثر مسائل بطور اجمال ذکر شده و تفصیل آن به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام بیان شده است. حتی در مسائل حدود و دیات و سایر موارد قضائی که مورد آیات ذکر شده در سوره مائده است، توضیح کافی نیامده. مثلاً این حکم قطعی اسلام که حد زنا محصنه رجم است در قرآن ذکر نشده بلکه بر اساس مصلحت تدرج در بیان احکام، ابتدا حکم به ابداء شده «واللذان یاتیانها منکم فأذوهما» و در مورد زناهای شوهردار حکم به زندان ابد آنها در خانه شده است و سپس در سوره نور حکم جلد و تازیانه زدن وارد شده و هرگز حکم رجم و سنگسار کردن در قرآن کریم وارد نشده با این که میان مسلمین اختلافی نیست که در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حد رجم عملاً و مکرراً اجرا شده است.

در بعضی از موارد حتی در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حکم نهائی حد شرعی تعیین نشده مانند شرب خمر که در قرآن بر اساس همان

مصلحت تدرج در بیان احکام و به دلیل اعتیاد شدید جامعه عرب در آن زمان، ابتدا فقط نهی از ورود در نماز یا حال مشی شده است «لا تقربوا الصلاة وانتم سكارى» که این خود تا حدودی محدودیت شرب خمر را به وجود می آورد. سپس اعلام شد که خمر گرچه منافعی دارد ولی گناهی بیشتر است «واتمهما اكبر من نفعهما» و سپس حکم بلبودن خمر و وجوب اجتناب از آن نازل شد «وجس من عمل الشيطان فاجتنبوه» ولی حدی برای شارب خمر تعیین نشد و طبق روایات عامه و خاصه تا آخر دوران رسالت، شارب خمر را با کفش می زدند و تدریجاً بر مقدار زدن می افزودند تا دوران خلیفه دوم که به دستور امیرالمؤمنین علیه السلام حد ۸۰ تازیانه تثبیت شد و چنین حکم قطعی در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعلام نشده بود.

### قرآن کتاب احکام نیست بلکه کتاب هدایت است

بهر حال این گفتار که تکلیف تا قیامت در قرآن مشخص شده، همان سخن پایه بعضی از پیشینیان است که به گونه ای دیگر و در برابر چهره ای دیگر از ولایت اهل بیت علیهم السلام تکرار می شود. وگرنه همه می دانند که قرآن کتاب احکام نیست بلکه کتاب هدایت است. اصول و پایه های شریعت در آن ذکر شده و آن چه در راهبایی و سوق انسان به سوی کمال موثر است، در آن بیان شده است و معنی آیه ۸۹ سوره نحل همین است. «تبیاناً لكل شیء» نه به این معنی است که همه چیز را در آن توضیح داده ایم. اگر شیء به معنای حقیقی خود باشد و تبیان به معنای روشنگری باشد، باید همه مسائل علمی جهان در قرآن بطور واضح و روشن آمده باشد! با ملاحظه ذیل آیه مطلق روشن می شود. «وهدی ورحمة و بشری للمسلمین» بیان کننده همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای نسلیم شدگان در برابر حق است. از این بیان معلوم می شود که قرآن بیان کننده هر چیزی است که در هدایت انسانها و توجه دادن به عالم معنی و زدودن غفلت از انسان موثر است. انسان در اثر نزدیک بینی و وابستگی به جهان کوچک ماده که در قرآن به «اخلاذ الی الارض» تعبیر شده از حقیقت بزرگ و نامحدود جهان غافل می شود و می پندارد که حقیقت در همین اتمهای جهان ماده و قوانین حاکم بر آن نهفته است. هدف اصلی کتابهای آسمانی، گرفتن دست انسان در این ظلمات ماده است تا او را به راستای نور، هدایت کنند و او را با مبدأ و معاد آشنا سازند و سعادت واقعی در هر دو جهان برای او تأمین نمایند و او را به وسائل کسب سعادت و کمال، راهنما باشند هر چند بیان جزئیات این وسائل به فرستادگان و جانشینان آنان واگذار شده باشد.

البته احتمال دیگری نیز در آیه است و آن اینکه «تبیان» بمعنای ظاهری آن نباشد و مقصود این باشد که همه احکام در قرآن آمده است ولی نه در بیان ظاهری آن بلکه در باطن قرآن نهفته است و فقط پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت عصمت علیهم السلام بر آن آگاهی دارند و بر این مطلب روایات زیادی دلالت دارد بلکه در روایات آمده است که علم ماکان و مایکون در باطن قرآن نهفته است. در عین حال روایاتی نیز به صراحت دلالت بر عدم وجود همه احکام در قرآن دارد و منظور عدم بیان آنها در ظاهر قرآن است. مانند روایاتی که در مورد دو خیر متعارض آمده است که میفرماید اگر بر یکی از آنها شاهدهی



از کتاب و سنت بود به همان عمل کن و اگر نبود به آن چه مخالف تقیه است عمل کن مورد استشهاد همین قسمت است که مواردی از احکام بیان شده در اخبار دیده می شود که هیچ شاهدهی حتی به غسوم و اطلاق در قرآن کریم بر یکی از دو خیر متعارض نیست. و روایاتی که بر این مضمون دلالت دارد بسیار زیاد است و این خود گواهی است گویا که بعضی از احکام حتی با عموم و اطلاق، شاهدهی در کتاب خدا و حتی سنت قطعه بر آن وجود ندارد.

و اما آیه ۳۸ سوره انعام «ما فرطنا فی الكتاب من شیء» اگر منظور از کتاب، قرآن باشد شاید منظور از عدم تفریط و بیان همه چیز، همین معنای مذکور باشد که در توضیح آیه ۸۹ نحل گفتیم و اگر منظور از کتاب، لوح محفوظ یا کتاب تکوین باشد که مطلب دیگری است و ربطی به این استدلال ندارد.

### حکم بما انزل الله چیست؟

و اما آیات سوره مائده که مضمون آنها این است که هر کس به «ما انزل الله» حکم نکند کافر، ظالم و فاسق است ممکن است مراد از «ما انزل الله» مخصوص قرآن باشد و ممکن است مراد همه احکام شرع باشد. در صورت اول باز هم آیه مفید این معنی نیست که هر کس حکمی غیر از احکام قرآن اجرا کند ظالم و فاسق است زیرا نفرموده است «ومن حکم بما لم ينزل الله» بلکه «من لم یحکم بما انزل الله». پس در موردی که ما انزل الله یعنی حکم قرآنی (حکم فرض) وجود دارد، اگر کسی به آن حکم قضاوت نکند چه به حکم دیگر قضاوت کند و چه ساکت باشد این شخص، کافر، ظالم و فاسق است ولی آیه از مواردی که حکم قرآنی در آن نیامده ساکت است و شامل نمی شود. و اما بنا بر احتمال دوم که ظاهراً همین منظور است و از روایات هم استفاده می شود که مراد از ما انزل الله، همه احکام شرع است، باید در پاسخ گفت که: حکم حکومتی پیامبر و امام و هر ولی امری که از سوی آنان بموم با خصوص نصیب شده نیز حکم شرع است و حکم خداوند است. احکامی که بر عناوین ثانویه تشریح شده از سوی خداوند است؛ چه تشخیص آن عناوین به وسیله شخص مکلف باشد و چه بوسیله ولی امر یا کارگردانان او. کسی که مینه را در مورد ضرورت می خورد و حکم به حلّیت آن می کند این حکم همان حکم خداوند است ولی در ظرف خاص. قبلاً نیز توضیح دادیم که فرق احکام ثانویه و اولیه فقط در موضوعی است که مکلف تشخیص می دهد؛ گاهی موضوع حکم در بیان شارع، عنوانی است که ابتداءً و ذاتاً بر شیء صادق است مانند مینه، و مردار به همین عنوان مینه و گاهی عنوانی است که به لحاظ شرایط خاص بر آن منطبق است مانند عنوان «مضطر الیه» در همین گوشت مردار.

و اما احکام حکومتی ولی امر در مواردی که موضوع حکم شرعی ندارد. با فرض این که اباحه اولیه حکم شرعی نیست در اینجا هم حکم ولی امر، حکم الله است زیرا ولایت او و نفوذ حکم او به دستور خداوند است. ولذا گفتیم که اطاعت از او اطاعت از خدا است و هرگز حکم او در برابر حکم شارع نیست بلکه عین حکم شرعی است. در عرف قانونگذاری، مقررات و تصویبات یک



استاندارد و بنا فرماندار یا هر مسئولی در حوزه مسئولیت خود، مقررات دولت مرکزی به حساب می آید یا این که ممکن است دولت مرکزی از آن حتی اطلاع هم نداشته باشد چه رسد به مقررات مسئولین در ولایت الهی که با اذن او و در سایه توفیقات و تأییدات او عمل می کنند.

### ولایت فقیه با شوروی منافات دارد یا خیر؟

۵. گاهی توهم می شود که اعمال ولایت و تصرف در امور مردم و برخلاف تمایل مردم حتی اگر از سوی پیامبر و امام باشد با فرمان «وشاورهم فی الامر» و یا بیان «واهرهم شوروی بینهم» منافات دارد. خداوند در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران به پیامبرش دستور داده است که با مردم در امور جامعه مشورت کن و بدون شک مشورت، مقدمه عمل است. بنابراین به چه دلیلی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که در رأس ولایت است می تواند برخلاف خواسته مردم و برخلاف نظر نمایندگان مردم ولایتی اعمال کند و در امور جامعه تصرفی به نظر خویش بنماید؟ این آیه حتی ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را محدود کرده است تا چه رسد به ولایت ائمه علیهم السلام و تا چه رسد به ولایت فقیها. و در آیه ۳۸ سوره شوری در مدح مؤمنین و متقین فرموده است «واهرهم شوروی بینهم» امور اجتماعی خود را با مشورت با یکدیگر انجام می دهند و نفرموده است با اجازه ولی امر. بنابراین مردم باید در رقم زدن مقررات خویش عملاً سهیم باشند!

به پروهمین توهم گفته شده است که ولایت مطلقه فقیه با مطلقگی که از سوی امام امت اعلام شد که «میزان رأی ملت است» منافات دارد. اگر میزان رأی ملت است پس ولی فقیه نمی تواند در برابر خواسته های مردم اظهار نظر کند و تصرفی ننماید! و براین اساس بالاترین مرجع، مجلس شورای اسلامی خواهد بود ولی فقیه باید پیرو نظرات نمایندگان باشد نه این که به آنها دستوری دهد! بلکه حتی اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز در این جامعه می بود باید از نظرات نمایندگان مردم پیروی کند، تا به فرمان «وشاورهم فی الامر» عمل کرده باشد!!!

کسانی که این شبهه را مطرح کرده اند، دچار یک اشتباه در اصول فریکاری شده اند آنها اگر فقط به آیه «واهرهم شوروی بینهم» تمسک می کردند نیازی نداشتند که ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را نیز زیر سؤال ببرند. این برخلاف ضرورت جامعه اسلامی است که گفته شود چگونه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اطهار علیهم السلام با وجود فرمان «وشاورهم فی الامر» علی رغم نظر مردم در امورشان تصرف می کردند؟! نتیجه این عبارت، سلب ولایت بطور کلی از آن بزرگواران است و آنها فقط بعنوان مجری احکام و مجری نظرات ملت شناخته می شوند و این برخلاف ضرورت مسلمین است. جامعه اسلامی خود را در همه مواردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمانی داشته باشد به امر خداوند مطیع و فرمانبردار می داند و اگر چنین باشد که توهم شده است، پس فرمان اطاعت مطلق در چه موردی است!؟

اگر این سخن، منشأی رنجز جهل و نادانی یا حسد و سرخوردگی از

شکست سیاسی داشته باشد باید گوینده آن را منکر یکی از اصول اساسی اسلام و آن اطاعت مطلق از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است دانست.

بنابراین و بحکم ضرورت اسلامی، شکی نیست که منظور از «وشاورهم فی الامر» دستور پیروی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از نظرات مردم نیست بلکه این امر بعنوان یک نوع بها دادن و اظهار رحمت و شفقت با مردم است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این دستور را هرگز به نحو دموکراسی که نور چشم آقایان است، عمل نکرد وگرنه در تاریخ ثبت می شد که در صدر اسلام نیز مجلس شورایی بوده و رأی اکثریت در آن حاکم بوده است!! و اگر چنین بود که مشورت با عموم جامعه طبق این برداشت از آیه، لازم و واجب بود حتماً باید آن حضرت برای عملی ساختن این دستور چنین مجلسی برگزار می فرمودند ولی آن چه از آن حضرت نقل شده، مشورت با بعضی افراد بطور انفرادی یا اجتماعی در مسائلی از قبیل جنگ و امثال آن بوده است. توجه به صدور ذیل آیه، مسأله را روشن می کند.

بار دیگر این نکته را تذکر می دهیم که یک جمله را باید با ملاحظه قبل و بعد آن معنی کرد تا دچار اشتباه نشویم. قرآن می فرماید: «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین» (ای پیامبر) تود پر تو رحمتی از سوی خداوند در برابر آنان نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از گرد تو پراکنده می شدند. پس، از (اشتباه) آنان درگذر و برایشان از خداوند طلب آمرزش کن و با آنان در امور (اجتماعی) مشورت کن و هر گاه تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن که خداوند متوکلان را دوست دارد.

از سیاق آیه روشن است که این مشورت برای کسب تکلیف نیست بلکه برای شرکت دادن صوری و ظاهری مردم در امور اجتماعی خودشان است که بر آن فوایدی مترتب می شود:

- ۱- این خود نوعی مدارا و اظهار محبت و نرمی است.
- ۲- موجب رشد شخصیت افراد و به کار افتادن افکار در امور اجتماعی است.

۳- در صورت بروز پیامدهای ناگوار، چون امر مستند به خود مردم است، کمتر موجب اعتراض می شود. و اموری دیگر از این فیصل وگرنه کسی که «لا ینطق عن الهوی ان هوالاوحی یوحی» و کسی که دیده غیب بین او از حوادث آینده جهان خیر می دهد، معقول نیست که در امور جاری، نیازمند افکار دیگران باشد، ولذا امر «وشاورهم» در ذیل امر به عفو و استغفار و با زمینه سازی رحمت و مهربانی پیامبر فرار داده شده است یعنی مقتضای نرمی و انعطاف پذیری و رحمت تو این است که با آنها مشورت کنی بخصوص با ملاحظه این که آیه در ذیل آیاتی وارد شده که مسلمانان را در مورد کوتاهی در جنگ احد که موجب شکست شد به شدت ملامت و سرزنش نموده و هیچ زمینه اظهار قدرت و اقمی آنها نیست تا مقدمه امر به مشورت باشد و واضح است که در چنین زمینه ای فقط منظور از این امر دلداری و شخصیت دادن و بهادادن به آنان است و ملاحظه ذیل آیه مسأله را روشن تر می کند. با آنها مشورت کن

ولی آن گاه که تصمیم بر کاری گرفتاری بر خدا توکل کن. هیچ فریفته ای نیست که این تصمیم باید بر نتیجه مشورت باشد بلکه ظاهر این است که اگر تصمیمی بر خلاف میل مردم گرفتاری از کسی هراس مکن و بر خداوند توکل کن و بهر حال اگر هم چنین ظهوری نباشد ظهوری در آن جهت ندارد و مطلق تصمیم، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم منظور است و مفید این معنی است که تصمیم گیری نهائی با تو است و لازم نیست در این تصمیم، پیرو اراده جامعه باشی، بر خدا متوکل باش و اقدام کن.

و از این آیه روشن می شود که آیه «وامرهم شوری بینهم» نیز هیچ منافاتی با ولایت امر ندارد و هرگز منظور این نیست که ولی امر باید پیرو آراء عمومی باشد بلکه مورد آن یا خصوص مواردی است که ولی امر وجود یا نفوذ ندارد یا ولی امر کار را به گروهی وا گذاشته و اما اگر با وجود ولی امر باشد، حتماً منظور یک مشورت صوری است برای همان اهدافی که گفته شده و مدح بودن این جمله برای متغین از آن جهت است که از میان افراد معمولی بدون ولایت کسی رأی خود را بر دیگران تحمیل نمی کند و این خاصیت افراد مؤمن و صالح است.

### میزان رأی ملت است

واما جمله ای که از امام امت نقل شده است که میزان رأی ملت است یکی از دو معنی زیر را دارد:

۱- اگر مورد این جمله تعیین نظام حاکم باشد یعنی نظام حاکم با رأی ملت معین می شود، باید حتماً منظور خصوص ملتی باشد که بپا خاسته و انقلاب کرده و اختیار امور خود را به دست گرفته و باید منظور از میزان، میزان تکوینی و واقعی باشد نه میزان قانونی، برای این که اگر منظور میزان قانونی باشد خلاف مذهب است. از نظر مذهب شیعه حکومت اسلامی شرعاً و قانوناً از سوی خداوند تعیین شده و مردم باید پیروی کنند و بیعت هرگز به حکومت مشروعیت نمی دهد بلکه به او قدرت تکوینی انجام وظایف محوله خواهد داد یعنی امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولی امر شرعی و قانونی هست چه مردم بیعت کنند و چه نکنند و دیگری ولایت ندارد حتی اگر همه مردم بر ولایت او اجماع کنند و بیعت نمایند. این عقیده قطعی شیعه است. بنابراین نمی شود که منظور از میزان در تعیین نظام حاکم میزان قانونی و شرعی باشد و میزان تکوینی نیز اختصاص به ملت بپا خاسته دارد زیرا در ملتهای زیرستم قدرتی در دست ملت نیست که نظام حاکم خود را تعیین کنند.

۲- و اگر مورد این جمله تعیین نمایندگان و خیرگان و ریاست جمهور و تنفیذ قانون اساسی و امثال آن باشد، منظور از میزان یک میزان قراردادی و قانونی است ولی این جمله انشاء یک حکم ولایتی از سوی ایشان است نه اخبار از یک واقعت، یعنی حضرت امام با این جمله میزان را رأی ملت قرار داده اند و خود خواسته اند که ملت، رئیس جمهور خویش را معین کند و نمایندگان خویش را به مجلس بفرستد و حتی قانون اساسی را تصویب نماید و این امتثال همان امر و مشاوره فی الامر است به همان اهداف به اضافه هدفی دیگر در خصوص غیر معصوم و آن استفاده از افکار دیگران در اداره امور کشور است

ولذا حتی در تصویب قانون اساسی هم از آراء عمومی کمک گرفتند با این که بدون شک از نظر اسلام، مردم نقشی در تصویب قانون ندارند و اگر بر فرض دخالتی در تعیین سرنوشت قانوناً داشته باشند آن گونه که بعضی از مسلمانان در مورد تعیین خلیفه تصور می کنند ولی حتی به نظر آنها نیز قانون فقط بر اساس معیارهای شرعی باید از کتاب و سنت بدست آید و نه به اجماع و اتفاق مردم یا رأی اکثریت و اگر اجماعی هم حجت باشد از این جهت است که کشف قانون الهی می کند آن هم اجماع فقها است نه عامه مردم.

بهر حال بدون شک رأی مردم در تصویب قانون دخالت ندارد و گرنه باید همه حکومتهای غیر الهی و غیر اسلامی را نیز در صورت اجرای دموکراسی شرعاً و قانوناً از نظر اسلام صحیح دانست. اگر رأی مردم بطور مطلق میزان باشد چرا خداوند ملتهایی را که منحرف بودند و پیامبران را کشتند یا از آنها اطاعت و پیروی نکردند مورد عذاب قرار داد و ملتی و قومی را به کلی نابود ساخت؟! آیا می توان گفت که آنها آزادند که به رأی خود عمل کنند و نظام حاکم و قانون خود را تصویب نمایند؟! البته در دموکراسی امروز همین طور است و اگر ملتی ازدواج همجنس را نیز بخواهد و مجلسش تصویب کند قانونی می شود!! ولی از نظر اسلام چنین نیست و میزان رأی ملت به این معنی نیست. بنابراین از همین نکته که حضرت امام رأی ملت را حتی در تصویب قانون اساسی دخالت دادند، این مطلب روشن می شود که این خود انشاء یک حکم ولایتی است و ایشان از این راه خواسته اند که اهداف «و مشاوره فی الامر» را محقق سازند، علاوه استفاده از نظرات خبرگانی که از سوی مردم انتخاب می شوند.

از بیان فوق روشن می شود که پایه و اساس حکومت اسلامی از نظر مذهب شیعه ولایت است. ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، ولایت ائمه معصومین علیهم السلام. و ولایت نمایندگان آنان چه به نیابت خاص شخصی و چه به نیابت عام که ولایت فقیه باشد و تشکیل ارگانهائی از قبیل مجلس خبرگان و مجلس شورا و شورای نگهبان و امثال آن بمنظور عمل به آیه و مشاوره فی الامر است که در معصوم فقط مشورت صوری برای اهداف تربیتی جامعه است و در غیر معصوم علاوه بر آن اهداف برای استفاده از افکار دیگران است.

و با این بیان پاسخ سخن مغرضانه دیگری روشن می شود که گفته اند با فرض ولایت مطلقه فقیه چه نیازی به مجلس است؟ و اگر ایشان کارشناسان در چه رشته ای کارشناسند؟ اگر منظور کارشناس امور نظامی و اقتصادی و صنعتی و کشاورزی باشد که نیستند و اگر منظور کارشناس فقهی باشد که نظر فقها در برابر نظر ولی فقیه اثری ندارد؟.

پاسخ این است که اینان افراد مورد اعتماد مردم اند که با آنان در امور کشور مشورت می شود و مشورت با آنان مشورت با همه مردم یا اکثریت مردم است. لازم نیست آنها در همه جهات کارشناس باشند و در هیچ جای جهان چنین قانونی نیست که اعضای مجلس باید از کارشناسان و متخصصان باشند؛ البته سعی بر این است که افراد متخصص به مجلس بروند و در این زمینه رهبران جامعه تذکر داده اند ولی مهمتر از تخصص، اعتماد مردم است و در همه جای جهان در کنار نمایندگان مجلس، کارشناسان متخصص برای کمک در مسائل

نگهداری کرده و از شر دشمنان آسوده باشند بروند و آزادانه و با اطمینان به انجام اعمال دینی و مراسم مذهبی خود پردازند و نگران زندگی و روزی و وضع حال خود هم نباشند که سرزمین خدا فراخ و نعمتهای الهی همه جا است و به گفته آن شاعر پارسی زبان:

نستوان مرد بسختی که در اینجا زادم

که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار  
اما هدف این هجرت تنها باین مطلب بسنده نمی شد و چنانچه معلوم است اهداف عالی دیگری هم در این هجرت مورد نظر بوده که از گستردگی آن و چهره های سرشناسی که در میان مهاجرین دیده می شود این اهداف بدست می آید...  
زیرا بگونه ای که در شرح ماجرا در صفحات آینده خواهیم خواند در میان مهاجرین افراد مستضعف و محروم و شکنجه شده ای چون عبدالله بن مسعود که از وابستگان قبائل بود و جزء آنها نبود کمتر به چشم می خورد.

و بیشتر آنها از قبائل معروف و پرجمعیتی بودند که مورد حمایت سران قبیله و افراد خود بودند و کسی نمی توانست به آنها صدمه و آزاری برساند، مانند جعفر بن ابیطالب از بنی هاشم و عثمان بن عفان از بنی امیه، و عبدالله بن جحش و زبیر بن عوام از بنی اسد، و عبدالرحمن بن عوف از بنی زهره و دیگران که هر کدام از قبائل معروف و سرشناس قریش مانند قبائل تیم و عدی و بنی عبدالدار و بنی مخزوم و غیره بودند و بلکه گاهی خود آنها نیز از شخصیت های مورد احترام قبیله خود و یا قبائل دیگر بودند...

و از این گذشته اگر تنها این موضوع مورد هدف بوده خوب بود هنگامیکه ترس آنها برطرف می شد و جای امنی در کنار رسول خدا (ص) در غیر شهر مکه پیدا می کردند بازگشته و به

زندگی در کنار رهبر اسلام و خویشان و نزدیکان خود ادامه می دادند، در صورتیکه همانگونه که میدانیم و در بخشهای آینده خواهیم خواند جمع زیادی از آنها مانند جعفر بن ابیطالب حدود پانزده سال در حبشه ماندند و پس از هجرت رسول خدا (ص) به مدینه و آماده شدن محیط آزاد و اسلامی برای تعلیم و تربیت و انجام مراسم دینی باز هم به توقف خود در آن سرزمین ادامه داده و تا سال هفتم هجرت در حبشه ماندند...

هدف عالی دیگری هم که می تواند مورد نظر قرار گرفته باشد همان صدور اسلام و انقلاب اسلامی بکشورهای همجوار و به خصوص کشور دست نخورده و آماده ای چون حبشه و به فرمایش رسول خدا «سرزمین صدق» که معلوم می شود از آلودگیها و آلودگیهای منحرف و کج به دور بوده و مرد خوش قلب و باصفا و پر قدرتی همچون نجاشی پادشاه حبشه بر آن حکومت می کرده...

و این هم خود دستور و قانونی است که همه پیمبران الهی و پیروان آنها داشته و دارند که پیام حق را به هر وسیله که می شود بگوش جهانیان برسانند و تبلیغ کنند، و بهترین وسیله برای این کار در آن روزها همین مسافرتها و هجرت ها بوده و همانگونه که میدانیم این هجرت از این نظر هم بسیار موفقیت آمیز بود و چنانچه می خواهیم اینان توانستند مهمترین مرکز قدرت و تصمیم گیری حبشه یعنی قلب شخص شاه حبشه را تسخیر نموده و او را مسلمان کنند... و برای قرنهای اسلام را در سرزمین حبشه و کشورهای همجوار آن پابرجا نمایند که هنوز هم مسلمانان زیادی در آنجا وجود دارند. بشرحی که پس از این خواهد آمد.

ادامه دارد

۱- سوره توبه آیه ۹۷.

۲- سوره خبرات آیه ۱۴.

بقیه از ولایت فقیه

مختلف در مجلس شرکت کنند تا کمتر نیازی به متخصصین مورد مشورت در کنار آنها باشد.

و البته همین نکته است که اعصاب آقایان را متشنج ساخته. چرا آقایان مورد اعتماد مردم نیستند؟ دلیل آن واضح است زیرا آنها در حساسترین دوره انقلاب، زمام امور را به دست گرفتند و نه تنها از عهده اداره کشور برنیامدند بلکه هر روز پرده از روی خبیانتی از آنها برداشته می شد. در کردستان، در نیروهای نظامی، در شرکت نفت، در هواپیماهای اف ۱۶، در روابط خارجی، در زمینه سازی جنگ و در هزاران مورد دیگر و بالاخره در جاسوسخانه آمریکا، چگونه مردم به آنها اعتماد کنند؟!!!

مورد نیاز وجود دارد و فرقی در این جهت میان امور نظامی و اقتصادی با امور فقهی نیست. در همه این جهات مشورت می شود و نمایندگان باید با تخصص در آن زمینه مورد نظر داشته باشند با از متخصصان کمک بگیرند و هرگز هیچ نماینده ای نمی توان یافت که از هر جهت متخصص و کارشناس باشد، بر فرض که جناب مهندس یا دکتر باشد باز هم در زمینه های دیگر نیاز به مشورت با متخصص دیگر دارد. بنابراین آن چه بیشتر مورد نظر است این است که نماینده، مورد اعتماد مردم باشد گرچه سعی بر این است که از متخصصین